

اندیشمند جهانی

حسین روحانی صدر

چکیده:

دکتر سید حسین نصر ۳۷ ساله جوان‌ترین عضو هیئت‌علمی فلسفه و تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، فرزند سید ولی‌الله خان نصر رئیس دارالفنون و از پزشکان مشهور دربار، کاشانی‌الاصیل و از جانب مادر نیز نواده شیخ‌فضل‌الله نوری می‌باشد. برخی از خدمات علمی و سمت‌های اجرایی دوازده ساله ایشان حد فاصل سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ عبارت هستند از: رئیس شورای عالی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ریاست دانشکده ادبیات، معاونت دانشگاه تهران، ریاست دانشگاه صنعتی آریامهر، اولین رئیس هیئت‌مدیره مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای (R. C. D)، بنیان‌گذار انجمن شاهنشاهی فلسفه، تدریس در دانشگاه امریکایی بیروت، کتابشناسی توصیف علوم اسلامی در سه جلد فارسی و انگلیسی، مصحح کتاب‌های سهروردی و ملاصدرا و متون ابن‌عربی، ابن‌سینا و بیرونی سه حکیم مسلمان، بنیان‌گذار و مدیر انجمن شاهنشاهی حکمت و فلسفه، ریاست دفتر فرهنگی فرح پهلوی، استاد کرسی اسلام‌شناسی دانشگاه جرج واشنگتن و دانشگاه تمپل، برنده جایزه دین و علم تمپلتون ۱۹۹۹ می‌باشد.

هدف از تقد خاطرات ۵۹۷ صفحه‌ای دکتر حسین نصر تحت‌عنوان حکمت و سیاست به کوشش حسین دهباشی که آن را سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران در سال ۱۳۹۳ منتشر نموده است بررسی سیر فعالیت‌های وی از زبان دکتر حسین نصر می‌باشد. اما طرح سؤالاتی مانند: آیا منابع منتشر شده در خصوص تولیدات فکری و فعالیت‌های علمی دکتر نصر در تنظیم این مجموعه نقشی داشته‌اند و یا معرفی از مقالات و کتاب‌ها و سخنرانی‌های راوی صورت گرفته است؟ و آیا نظریه مشهور دکتر نصر در خصوص حکومت سلطنتی اسلامی در این مجموعه به‌طور شفاف عرضه گردیده است؟ در این تقد و معرفی بررسی می‌گردد. از دیگر نکات قابل‌تأمل در این کتاب، میزان انعکاس جزئیات روابط با همکاران و دانشجویان داخلی و خارجی و همکاری با شخصیت‌های مشهور علمی فرهنگی و سفرهای علمی و ملاقات با شخصیت‌های مذهبی سیاسی جهان خواهد بود.

کلیدواژه‌ها:

اسلام؛ ایران؛ سنت‌گرایی؛ سیاست؛ دکتر نصر.

تاریخ شفاهی، دوفصلنامه؛ سال سوم، شماره اول، شماره پیاپی ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص



اندیشمند جهانی

حسین روحانی‌صدر^۱

حکمت و سیاست: گفتگو با دکتر سید حسین نصر

به کوشش حسین دهباشی

تهران: سازمان اسناد و کتابخانه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۳

متن کتاب

ابتدای مواجهه مخاطب با این کتاب پس از صفحه شناسنامه، نام همکاری است که تنها فهرست هفتاد و یک نفره آنان در یک صفحه و نیم بدون توضیحی آورده شده است. برای مثال مشخص نیست آیا همه آنها در تدوین این کتاب نقش داشته‌اند؟ نقش آنها چه بوده است؟ کدامیک مصاحبه‌کننده‌اند و کدامیک پیاده‌کننده مصاحبه؟ مسئولیت تدوین اثر با کدامیک بوده است؟ فراموش نباید کرد که فقط برخی از این افراد و وظایفشان در صفحه شناسنامه اشاره شده است.

پیشگفتار ناشر:

این پیشگفتار ۵ صفحه‌ای کتاب در چهار قسمت، به ضرورت‌های مطالعات تاریخی و وضعیت تاریخ‌نگاری در عصر حاضر و طرح نقاط قوت و ضعف آن، معرفی مختصر وضعیت تاریخ‌شفاهی در سازمان اسناد و کتابخانه ملی و معرفی حسین دهباشی - تنظیم‌گر این اثر - پرداخته است. و ظاهراً هیچ نیازی به طرح سوابق و وظایف ذاتی آرشیو ملی ایران و یا ضرورت جمع‌آوری و حفظ و نگهداری تاریخ‌شفاهی حوزه‌های مختلف کشور در پیشگفتار احساس نشده و حتی صفحه‌آرایی مناسبی برای پیشگفتار تهیه نشده است.

۱. کارشناس گروه ایران‌شناسی و اسلام

شناسی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.



پیشگفتار مؤلف:

در پیشگفتار مؤلف صفحه‌آرایی مناسبی در آن دیده نمی‌شود. مشروح گزارش فعالیت‌های چهارده ساله پروژه تاریخ شفاهی و تصویری بازیگران عصر پهلوی دوم و شیوه تنظیم این مجموعه در دو صفحه آمده است ولی گزارشی از زمان، مکان، تعداد جلسات مصاحبه و هدف از تنظیم و روش کار برای تدوین این اثر در پیشگفتار دیده نمی‌شود.

نوبت‌های ۲۱ گانه

کتاب بر اساس جلسات مصاحبه در ۲۱ نوبت، فصل‌بندی شده است. تاریخ هر نوبت مصاحبه در آغاز فصل آمده ولی نام مصاحبه‌گر - مصاحبه‌گران نیامده است.

نوبت اول تا سوم

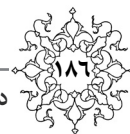
در صفحات مختلف اشاراتی ناقص به موقعیت علمی و فکری (ص ۱۳) پدر راوی، همچون فارغ‌التحصیلی وی از مدرسه طب دارالفنون، طبابت و پزشک مخصوص مظفردالدین‌شاه، وکیل دوره اول مجلس، از نویسندگان قانون اساسی (۵۳) همکاری با دکتر ولف آلمانی (ص ۴) رئیس دانشکده‌های حقوق، ادبیات، طب (ص ۱۷)، حضور در فرهنگستان اول و اعزام دانشجوی به خارج، شده است.

بی‌هیچ مقدمه‌ای خواننده با مطالبی در باره حضور خانواده راوی در کاشان و مجاورت مقبره صفی‌علیشاه خیابان شاه‌آباد تهران (ص ۱۵) و ساخت و ساز خانه‌هایی با طرح و نقشه مهندسان کیانوری مواجه می‌شود؛ بدون هیچ مشخصه مکانی و امتیازات خاص مهندسی آن‌ها (ص ۲۷). در مناسبت‌های مختلفی توصیفی از کتابخانه پدری راوی، بدون شرح سرنوشت آن، ارائه می‌شود. در اثنای معرفی پیشینه خانوادگی، از مدفن ملا سیدمحمدنقی پشت‌مشهدی، جد پدری راوی در آرامگاه شاه‌عباس صفوی کاشان و نسبت خانوادگی مادری راوی - که از نوادگان شیخ‌فضل‌الله نوری یعنی دختر آقا ضیاء‌الدین و نوه میرزا حسین نوری بوده است - خبر داده می‌شود (ص ۶).

در ادامه ایشان اشاره‌ای ناقص به همکاری آقا ضیاء‌الدین با علی‌اکبر داور و سیدمحمد عبده و سیدکاظم عصار در تنظیم قانون مدنی مبتنی بر احکام شرعی اسلامی دارد.

به مناسبت‌های مختلفی در خصوص تحصیل راوی در مدارس فیروزکوهی جمشیدجم (ص ۲۸) و منوچهری بدون هیچ‌گونه شرحی به منابع و شیوه آموزشی، نقش معلمان، موقعیت جغرافیای مکانی، وضعیت فیزیکی آن‌ها، تعداد و سرنوشت آینده دانش‌آموزان اشاره کرده است (ص ۸). در صفحه ۶۲، گریزی به دوران کودکی ایشان در کودکستان شکوفه دارد.

پراکنده‌گویی‌های متنوع و جذاب اما ناقصی در خصوص موقعیت خانوادگی نصر همچون



سیدعلی نصر (پدر تناتر ایران) و مترجم مجموعه تناتر نامه‌های مولیر و راسین از فرانسه به فارسی (ص ۲۵)، شیوه آشنایی پدر راوی با مادرشان پیش از ازدواج، جریان تولد راوی (ص ۱۱)، توسعه و تجدد تهران و همچنین روابط خانواده نصر با آقای هادی حائری ادیب و مثنوی‌شناس و از صوفی‌های اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی و حضور شخصیت‌های ادبی مانند جلال همایی و فروزانفر در خانه وی و جلسات ناهار هفتگی پدر راوی و محمد کاظم عصار در کافه لوقانتۀ میدان بهارستان محل سابق دیدار مشروطه‌خواهان آمده است (ص ۱۰).

در صفحه ۱۳، قضاوتی یک سویه، بی‌ذکر مصادیق عمومی نسبت به فارغ‌التحصیلان ایرانی بازگشته از فرنگ زیر اصطلاح فرنگی‌مآب مطرح می‌شود.

از صفحه ۱۴ تا ۱۶، گزارش جذابی از جمع‌آوری و انتشار مقالات ولی‌الله نصر توسط راوی تحت‌عنوان دانش و اخلاق به‌میان آمده ولی از سرنوشت کتاب‌های تصحیحی ایشان در دوران رضا شاه ارائه نمی‌گردد و همچنین مشاهدات خود در خصوص حضور رضاشاه در جلسات سازمان پرورش افکار و نقل مشکوک و قابل‌تأمل و بی‌ارجاع ملک‌الشعرای بهار که آن را عصر خونبار فرهنگی ایران دانسته و در ادامه تحلیلی از اوضاع اجتماعی ایران با محوریت «خاطره‌ای از کشف حجاب» آورده است.

عبارت «بیشتر سران حزب توده از یک‌طرف و متجددان دوآتشه غربی‌مآب از طرف دیگر، اولاد خانواده‌های دینی بودند» (ص ۱۷)، همراه با کالبدشکافی سرنوشت فرزندان شیخ‌فضل‌الله نوری بسیار ناقص رها شده است؛ البته نقل داستان جالب اقدام به کف‌زدن پسر شیخ هنگام به دار آویختن پدر زیور یک سلسله پراکنده‌گویی است. باید تذکر داد این روایت مجعول نباید از سوی یک محقق تاریخ درج گردد.

در صفحه ۲۰، گزارش جذابی از شیوه گردش دکتر نوری از فاشیسم و نازیسم به حزب توده آمده است؛ باید نام و مشخصات وی در متن یا حاشیه ذکر می‌شد. یا آنجا که ماجرای سفر جلال آل‌احمد به بوستون آمریکا، و ترجمه مقاله غرب‌زدگی وی توسط راوی آمده، بهتر بود پرسش‌های بیشتری در خصوص جلال و خصوصیات او و خاطرات راوی پیرامون وی پرسیده می‌شد.

از صفحه ۲۱ تا ۳۱، زیر سؤال تحصیلات راوی گزارش بسیار زیبایی در خصوص توفیقات ذهنی و حافظه تیز منحصربه‌فرد ایشان به میان آمده است. لابه‌لای این صفحات اشاره‌ای به هم‌مجلسی‌بودن راوی با ذکاءالملک فروغی و شکوه‌الملک فروغی به میان آمده است. بهتر بود جزئیات این هم‌نشینی به تفصیل می‌آمد. همچنین اشاره‌ای شده به سخنرانی در حضور پاپ، که لازم است اطلاعات بیشتری در باره متن سخنرانی و نام پاپ و مکان سخنرانی و مانند آن هم نیز آورده می‌شد.

همچنین اشاره‌ای گذرا به حضور مکرر راوی در دانشگاه سوربن پاریس آمده است، بهتر بود



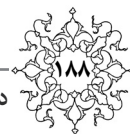
تعداد این سفرها و نوع نظارت بر کار اساتید ... نیز آورده می‌شد.

بی‌هیچ توضیحی اشاره به همکاری شیخ مرتضی مطهری با راوی در تنظیم مقاله فلسفه و کلام در دوران صفویه - یکی از مهم‌ترین مقالات جلد ششم تاریخ ایران به روایت دانشگاه کمبریج - آمده است. اشاره‌ای نارسا به همکاری‌های کُربن در ایران و همراهی راوی با وی آمده، اما شرحی از این همکاری‌ها ثبت نگردیده است؟ در میان صحبت‌ها، راوی به ساخت دانشگاه آریامهر اصفهان و انجمن حکمت و فلسفه اشاره دارد، به نظر می‌رسد که بهتر بود این مطلب مفصل می‌آمد. همچنین نام برخی از همکلاسی‌ها مثل: کوروش فرج، انصاری، جمشید بهنام، هوشنگ نهبانندی، رکن‌الدین سعادت تهرانی و ... آمده، باید ضمن شرح راوی، در این خصوص به جایگاه و موقعیت هریک در متن یا در حاشیه پرداخته می‌شد.

همچنین اشاره‌ای به یکی از منازل مسکونی راوی پشت کافه شهرداری شده، راستی این کافه کجای تهران آن روز بود و در حال حاضر چه نامی دارد؟ در ادامه گزارش بسیار رسایی از شیوه تصادف پدر راوی و در گذشت وی و همچنین شمشیر یادگاری از مهندس کیانوری به میان می‌آید. در صفحه ۳۱ به موضوع شاگرد اول شدن راوی در مقطع ابتدایی اشاره‌ای شده است بهتر بود جزئیات آن و نوع جایزه‌اهدایی به وی آورده می‌شد. در ضمن، اشاره‌ای به حضور آمریکایی‌ها در تهران هنگام جنگ جهانی دوم و شیوع بعضی از امراض در یک جمله آمده است. باید این مبحث به‌طور مستقل و مشروح تنظیم می‌گردید. متأسفانه باز در صفحه ۳۱ و ۳۲، مطالب تکراری در خصوص آشنایی رجال عصر پهلوی همراه با حواشی مفصل آمده درحالی‌که راوی اشاره‌ای به دکتر تهرانی از همکلاسی‌های خود و معاون وزارت اقتصاد از هر توضیحی بی‌بهره مانده است. داستان معجزه‌آسایی از دوران طفولیت راوی هنگام پرت‌شدنش از پرتگاه در دماوند آمده باید این مطلب در اوایل کتاب آورده می‌شد.

در صفحه ۳۸ در خصوص مرآده راوی با شخصیت‌های برجسته جهانی و به قول خودش (از پادشاه اسپانیا تا پرنس چارلز) باید توضیح بیشتری داده می‌شد. در صفحه ۳۹، بدون مقدمه و توضیح قبلی، خواننده با حضور راوی در کنفرانس تحول در حقوق خصوصی «مسلمانان» در هند روبه‌رو می‌گردد. در ادامه آمده با صحبت راوی، نهر و آنقدر شوکه شد که قلبش گرفت و در نهایت هم منجر به مرگش شد.

بار دیگر خواننده به دوران جنگ جهانی دوم باز می‌گردد و تا صفحه ۴۵ از مارکسیسم ایرانی در عصر رضاشاه و حضور متفکین در خیابان‌های تهران مطالب جذابی می‌خواند. بهتر بود مطالب قبلی یکدست و منسجم و کاربردی تنظیم می‌شد. در خصوص گرایش‌های خانوادگی به حزب توده و کمونیسم باید با جزئیات کامل می‌شد. متأسفانه نه در متن و نه در حاشیه سوابق گذشته و نتایج فعالیت‌های محسن نصر پسر عمه و شوهر خاله راوی و استاندار مازندران در موقع جنگ بیان



نشده، اما گزارشی ناقص ولی جذابی از دیدگاه‌های چپی دکتر خانلری از سوی راوی ارائه گردیده است، بهتر بود بحثی مستقل با پرسش‌هایی کافی ارائه می‌شد.

از صفحه ۴۵، رشته صحبت‌های راوی با طرح سؤال‌هایی با مضمون حضور راوی در فعالیت‌های سیاسی منقطع می‌گردد به‌طور طبیعی راوی نیز ناخواسته به نقل خاطرات ارزشمندی از شیوه عدم‌پذیرش پست‌های وزارتت از سوی پدر خود همت می‌گمارد. با نقل بسیار هیجان‌آوری سخن از اداره دفتر مخصوص فرح و بینش نهاد نخست‌وزیری نسبت به راوی به میان می‌آید. این آشفته‌گویی‌ها تا صفحه ۵۱ خارج از بحث قبلی ادامه می‌یابد در حالی که راوی موضوع نحوه عزیمت به آمریکا و هم‌نشینی با تقی نصر وابسته اقتصادی ایران در نیویورک را روایت می‌کرد، ای کاش در یکی از این پاورقی‌ها به شرح گذشته نامبرده نیز اشاره‌ای می‌شد. باز در تکمیل زنجیره سؤالات متفرقه، راوی بدون شرح شیوه حضور در آمریکا و فعالیت‌های خود به ناچار گریزی ناقص به تدریس در دانشگاه تهران و دعوت عبدالله انتظام رئیس وقت شرکت نفت ایران برای قبول پست مشاوره به میان می‌آورد.

نوبت چهارم کتاب؛ صفحه ۵۳

راوی در توصیف مسیر تهران تا نیویورک بدون شرح وضعیت نمایندگی ایران و مقامات و گردانندگان آن و عدم طرح دلیل سفر نکردن به سامرا و کربلا و نجف را آورده است و به شرح مسافرت و بازدیدش از بغداد و زیارت کاظمین می‌پردازد. در ادامه وی خواننده را از آشنایی با مسیر دمشق، شهر دمشق و نه وضعیت همسفری عیسی مالک پسر لقمان‌الملک و مسیر ترن از یاقا به اسکندریه و قاهره بی‌نصیب می‌گذارد.

همچنین وی در قاهره از ملاقات با محمد جم سفیر وقت ایران، اقامت در هتل شپرد قاهره و ملاقات ملک فاروق، بازدید از اهرام ثلاثه و مساجد بزرگ قاهره یاد می‌کند و از آنجا اشاره‌ای ناقص به شیوه استفاده از کشتی گریسول در بندر اسکندریه، وجود مین‌های دریایی، کانال آبی بندر تالونیک یونان و بالاخره ورود به نیویورک بعد از سفر دریایی سی‌روزه دارد. سپس از مساعدت‌ها و پیگیری‌های اعضای خانواده به‌ویژه دایی راوی و دکتر مهدی جلالی دانشجوی دکترای روانشناسی دانشگاه کلمبیا برای تعیین مدرسه مناسبی جهت ادامه تحصیل راوی، شیوه آشنایی با دکتر هاچسن رئیس کالج لافایت ایالت پنسیلوانیا در کلوب هاروارد خیابان پنجم نیویورک و حضور در مدرسه پری از مدارس بابنیت یکی از بهترین مدارس مقدماتی در ده مایلی شهر پرینستون نیوجرسی به توصیه ایشان یلد شده است.

در ادامه اشاره‌ای ناقص به موفقیت‌های راوی در احراز شاگرد اولی و و دکترا شدن و انتشار عکس وی در روزنامه نیویورک تایمز و حک نام بر روی چوب، اجرای مراسم تودیع، (ص ۷۲) اولین



سخنرانی عمومی در کلیسای بابینیت و رودررویی با مادر، اقامت در بوستون خرید خانه و تحصیل ایشان در هاروارد دارد اما درباره تنها برادر راوی، گزارشی ارائه نمی‌شود.

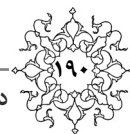
در خصوص علایق راوی به اسکواش و فوتبال و تنیس صحبت شده است اما بهتر بود در مورد تمایلات ایشان به موسیقی کلاسیک غربی و توانمندی‌های منحصر به فرد در شناخت تئوری موسیقی، و دلایل عدم به نواختن آن دقیق‌تر پرداخته می‌شد. در ادامه اشاره به مصوبه لایحه دولت جهت تأمین هزینه‌های تحصیل خانواده راوی و داور شده است البته به نظر می‌رسد بهتر بود این بحث با مباحث قبل قطع هزینه‌ها توسط فریدون کشاورز از وزرای وابسته به حزب توده ادغام می‌شد. در ضمن گزارشی از تعداد دانشگاه‌هایی که راوی از آن‌ها پذیرش گرفته گریزی به مأموریت دایی راوی برای تأسیس کنسولگری در لس‌آنجلس و علاقه‌مندی به طبیعت کالیفرنیا زده شده، اما دلایل انصراف ایران از تأسیس نمایندگی در آن شهر و طرح بی‌ریشگی مردمان آن سامان استدلالی ارائه نمی‌شود. پس از توصیف دانشگاه ام‌آی‌تی و ساختمان دانشکده علوم انسانی از سختی دروس فیزیک و رابطه فیزیک و فلسفه و اشتغال پاره وقت چهار ساله در کتابخانه و آشنایی با جورج دسال تیلانا فیلسوف و مورخ علم مشهور ایتالیایی و همکار امیل میرسون که واسط آشنایی راوی با مطالعه آموزه‌های آیین هندی و نقش آن در جهان‌بینی وی شد، حکایت دارد.

نوبت پنجم تا هفتم

نوبت پنجم مصاحبه با گزارش بازگشت به ایران در سال ۱۳۳۷ و ازدواج با خانم سوسن دانشور آغاز می‌گردد. در خلال این مطالب اشارات ناقصی به دعوت از راوی برای تدریس در گروه ام‌آی‌تی دانشگاه هاروارد با سمت‌های دانشیاری و استادیاری مطرح گردیده اما به دلایل عدم پذیرش این موقعیت اشاره‌ای نشده است. از سوی دیگر بی‌هیچ مقدمه‌ای از دو تألیف راوی، علم و تمدن در اسلام و درآمدی بر آموزه‌های کیهان‌شناسی اسلامی، نام برده شده که بهتر بود، این دو کتاب به‌طور مشروح و مستقل همراه با نقل خاطرات راوی آورده می‌شد.

بدون هیچ مقدمه، هنگامی که از احوالات دکتر سیاسی سخن به‌عمل می‌آید به‌شیوه صدور اولین شناسنامه در ایران به نام پدر راوی یعنی نصر و دومی به نام علاءالسلطنه اشاره شده است، سپس از انتخاب فامیلی سیاسی برای دکتر علی‌اکبرخان رئیس دفتر پدر راوی سخن به میان می‌آید. به نظر می‌رسد بهتر بود این مطالب با توضیحاتی کافی در اوایل کتاب تنظیم می‌شد. همچنین کتاب اشاره‌ای گذرا به شخصیت دکتر رازی رئیس وقت دانشکده فنی دانشگاه تهران دارد. البته باید به‌طور تفضیلی و مستقل در خصوص دانشکده فنی بحث می‌شد.

در این کتاب گزارش جالب و جذاب از دو شخصیت خوشنام و فاضل گروه فلسفه دانشگاه تهران آقایان دکتر یحیی مهدوی و دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر محسن هشترودی به میان



آمده است، کاش جزئیات بیشتری از فضائل شخصیتی آن سه فرهیخته از زبان راوی ارائه می‌شد. از نکات قابل‌تأمل این بحث شرحی از موقیعت زبان علمی‌آن روزگار یعنی زبان فرانسه به میان آمده است، مطلب بسیار مهم و قابل بررسی است. شیوه جایگزینی زبان انگلیسی به جای زبان فرانسه از نکات مناقشه‌برانگیز فرهنگی در دنیاست. باید مطالب بیشتری برای تشریح در مطالعات آینده ارائه می‌شد.

در صفحه ۸۲ اشاره‌ای شده است به برنامه دکتری در زبان ادبیات فارسی و فرهنگ ایران برای خارجیان و بورسیه‌هایی که دولت ایران برای توسعه ادبیات فارسی به دانشجویان خارجی اعطا می‌کرد. ای کاش راوی به ریز فعالیت‌های خود در اداره این مجموعه همت می‌گماشت. همچنین اشاره به همکاری‌های اساتید ناموری همچون، بدیع‌الزمان فروزانفر و زرکوب و دکتر مهدی محقق به میان آمده که باید جزئیات همکاری آن‌ها نیز در متن آورده می‌شد. در ادامه خیلی مختصر و ناقص به فعالیت‌های راوی در اداره کتابخانه دانشکده ادبیات و توسعه منابع و مخازن آمده است. این کتابخانه از اهمیت ویژه‌ای در تاریخ کتابخانه‌های دانشگاهی ایران برخوردار است. بنابراین نقل جزئیات فعالیت‌های راوی خالی از لطف نبود.

سپس شیوه تأسیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران توسط راوی همراه با همکاری‌های ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه آمده اما بریده بریده رها شده است. بالاخره بعد از هفت صفحه راوی سمت‌های خود را چنین شرح داد: دانشیار دانشکده ادبیات، رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و رئیس برنامه دکترای دانشجویان خارج.

نویسنده بی‌هیچ مقدمه‌ای به حضور راوی در اولین کنفرانس انقلاب آموزشی با حضور شاه در رامسر می‌پردازد. نکات مبهم و پیچیده‌ای در این بحث وجود دارد اول اشاره راوی به لیست اشخاصی که توسط هویدا نخست‌وزیر وقت جهت تصدی پست‌های مدیریتی دانشگاه‌ها تهیه شده بود اشاره کرده و می‌گوید که دور اسم او را شاه خط کشیده بود که باید رئیس یکی از دانشگاه‌ها شود، اما از سایر اسامی نوشته شده در فهرست یاد نشده است.

دوم اینکه نامی از مهدی سمیعی که او را مردی بسیار شریف در کارهای اقتصادی دانسته به دنبال آن آمده است، یکسری جریاناتی در ایران پیش آمده بود که اگر آن جریان شده بود او دولت را در دست می‌گرفت من هم برای او حاضر بودم بیاییم در کار سیاست (و باز آمده که در سال ۱۳۴۷ وقتی پروفیسور رضا رئیس دانشگاه تهران شد که از لحاظ اداری خیلی برای دانشگاه تهران مشکل شد) کمی قبل‌تر اشاره‌ای به اولین سخنرانی راوی در دانشکده ادبیات راجع به موضوع حفظ سنت و همچنین بیش از هزار سخنرانی ضبط شده در رادیو و تلویزیون آمده که باید این مطالب با جزئیات و حفظ تقدم و تأخر زمانی در متن گنجانده می‌شد.

همچنین در صفحه ۸۶ آمده اساتید دانشگاه تهران دولت را به حساب نمی‌آورند دولت یک

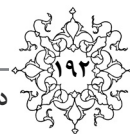


شعبه کوچکی بود از دانشگاه تهران. این جمله نیاز به توضیح نداشت؟ همچنین باز با اصطلاحی به نام آمریکایی بازی، مطالبی پشت سر هم آمده است. این مطالب باید با محفوظات راوی دسته‌بندی و ارائه می‌شد. در صفحه ۸۸ عبارت «رؤسای دانشکده و دانشگاه‌ها بین دوتا نیروی نامرئی گیر کرده بودند؛ یعنی مقامات امنیتی مملکتی یک طرف و دانشجویان چپی و کمونیست و مجاهدین خلق یک طرف» یکی از مباحث بسیار مهم در تاریخ معاصر ایران است که باید با جزئیات کامل این بحث مدیریت می‌شد و تاریخ کاملی از آن ارائه می‌گردید. باز در همان صفحه آمده با انتصاب دکتر علیخانی به ریاست دانشگاه تهران راوی بلافاصله استعفای خود را از ریاست دانشکده هنگام سخنرانی‌اش در دانشگاه کلمبیا ارسال نمود. اما باید دلایل کافی و قانع‌کننده‌ای از سوی وی ارائه نشده است.

در صفحه ۸۹ آمده که یکی از بدبختی‌های دانشگاه تهران این بود که افراد می‌خواستند رئیس دانشگاه تهران بشوند که بپرند نخست‌وزیر بشوند. این مطلب مصادیق چندانی ندارد. تنها مصداق آن شاید دکتر منوچهر اقبال باشد. باید از این دیدگاه به‌طور مشروح دفاع می‌شد. پس از آن اشاره‌ای به سمت راوی به‌عنوان معاون دانشجویی دانشگاه تهران آمده است، ای کاش در این موضوع اشاره‌ای به چارت دانشگاه تهران و حوزه فعالیت‌های این معاونت و همکاری که باهم همکاری داشتند نیز می‌شد. اشاره‌ای ناقص به فعالیت‌های اعتراضی دانشجویان چپ‌گرای دهه ۵۰، حادثه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۰ و بازداشت تعدادی از دانشجویان بدون شرح دلایل آن و نقش دکتر گنجی در آن حادثه به انضمام گزارشی از روابط وی با ساواک، فعالیت در آموزش پرورش معاشرت با اشرف پهلوی و تمایلات جاه‌طلبانه وی به میان می‌آید. (ص ۱۰۵-۱۱۸)

جلسه فوق‌العاده در دفتر نخست‌وزیری با حضور آقایان رضا امین رئیس دانشگاه آریامهر، دکتر صفویان رئیس دانشگاه ملی و شیوه توجیه حضور نیروهای شهربانی، بسیار زیبا و جذاب ارائه شده است (ص ۱۰۸). ای کاش سوابق گذشته راوی با هر یک از افراد نامبرده آورده می‌شد. سپس به معرفی اشخاصی چون نهانندی، دکتر عبدالله شیبانی و شمس‌الدین مفیدی متصدیان بعدی دانشگاه تهران پرداخته شد (ص ۱۱۰)، که این مطالب تک به تک نیاز به توضیح داشت.

در خصوص شیوه اداره سازمان امنیت آمده است آقای پرویز ثابتی نامی بود در واقع متفکر او بود نه تیمسار نصیری؛ او لولوی سر خرمن بود. ادعای سر خرمن بودن نصیری با مشاهدات راوی اثبات می‌شد. مطالب بسیار جذابی در خصوص پیشنهاد شاه برای تأسیس یک دانشگاه الهیات توسط راوی آمده در حالی که راوی خود را مستقل از افکار و مناسبت سیاسی دانسته و می‌گوید به کانون مترقی و دیگر نهادهای درباری وابسته نبوده و حتی در رای‌گیری انقلاب سفید شاه و ملت شش بهمن نیز شرکت نداشته است. در ادامه راوی خود را مخالف تجدد و مدرنیسم و ... که تقلید صرف از غرب باشد معرفی کرده و می‌گوید دانش‌آموختگان و مدرسین ایرانی در واقع کارمندان



و متفکران خوبی بودند ولی متفکران خوب ایرانی نبودند. این جمله باید به‌طور کامل با شرح کافی ارائه می‌شد. بدون هیچ مقدمه‌ای راوی به کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت خود و کسب جایزه سلطنتی اشاره دارد باید این مطلب به‌طور مستقل و با حوادثی کامل بیان می‌شد. در ادامه به شخصیت دکتر تقی‌خان نصر پسر عمه راوی و ملاقات وی با رزم‌آرا و قراردادهای نفتی پرداخته شده است. باید به این مطلب مهم که ظاهراً برای نخستین بار در تاریخ مطرح گشته و چندان شهرت نداشته به‌طور دقیق و کامل در جای خود شرح داده می‌شد. بار دیگر گزارشی از دیدگاه‌های راوی نسبت به تأسیس دانشگاه الهیات و ملاقات‌های وی با ملکه و شاه اشاره شده است.

در صفحه ۹۶ آمده (هر کاری که می‌گفتم می‌کرد از حفظ کردن صحافی پشت جلد اصفهان که دوتا استاد از دوران قدیم نمانده بود گرفته تا معماری)، بسیار ناقص و نامفهوم است و بایستی توضیح داده می‌شد. اشاره‌ای زیبا به آشنایی و شاگردی و پیشنهاد ریاست دانشکده دانشگاه الهیات به علامه طباطبایی دارد.

در صفحه ۹۷ به اعزام ۴۲۰ دانشجو ممتاز دانشگاه آریامهر به دانشگاه‌های معتبر دنیا اشاره دارد. به نظر می‌رسد باید اسامی تک‌تک این افراد در پاورقی آورده می‌شد. باز در ادامه مصاحبه راوی اشاراتی به شاگردان ممتاز علامه طباطبایی همچون دکتر غلامحسین ابراهیم دینانی آمده است، بهتر بود نام همه شاگردانی که اعزام شده‌اند آورده می‌شد. در آنجا که اشاره‌ای به اولین مقاله راوی با عنوان وجود و تکسر آن شده، باید این مقاله و داستان‌های پیرامون آن به صورت مشروح تنظیم می‌شد.

نکته قابل‌تأمل و ارزشمند راوی، معرفی دانشکده حقوق دانشگاه تهران و حضور اساتیدی همچون محمد شهبایی امام جمعه تهران در رشته فقه اسلامی و دکتر باهری می‌باشد. بهتر بود گزارشی از محفوظات راوی پیرامون هر یک از اشخاص بیان می‌شد. در ادامه به عزل دکتر عالیخانی توسط شاه و مهم‌تر از همه، ادعای راوی در خصوص دخالت و نقش هویدا در این عزل اشاره شده که مسئله‌ای قابل‌تأمل است. باید آن ادعا با استدلال‌های مستند اثبات می‌شد.

از موضوعات مطرح‌شده ناقص و جذاب مناقشه‌برانگیز دیگر تصویب قانون امتحانات چندگانه در سال ۱۳۴۹ (ص ۱۳۳)، احداث مسجد دانشگاه تهران با مهندسی فرمانفرمایان و مرمت گنبد آن توسط مهندس لرزاده و افتتاح مسجد توسط ایوب‌خان رئیس جمهور پاکستان (ص ۱۱۵) است. در جای دیگر، بدون هیچ مقدمه‌ای به پیشنهاد انتصاب اسکندر فیروز به معاونت نخست‌وزیری در امور محیط‌زیست اشاره و از تنظیم یادداشت‌های سخنرانی‌های آقای هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور وقت یاد شده است. باید این مطالب جداگانه و در جای خود به‌طور کامل با جزئیات ارائه می‌شد. اشاره‌ای در ادامه به دکتر حسین کاظم‌زاده شده است که این کلام ناقص و باید به‌طور



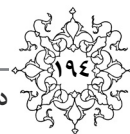
کامل توضیح داده می‌شد. (وزیر علوم)

از صفحه ۱۱۷ به موضوع انتصاب راوی از سوی شاه به ریاست دانشگاه آریامهر اختصاص دارد اما متأسفانه دلایل مشکلاتی که برای رئیس قبلی آن اتفاق افتاده و همچنین دلایل قانع‌کننده‌ای که وی را برای تصدی این پست ممتاز دانسته، مفقود است. به هر حال این مبحث به مسائلی همچون تشنجات دانشجویان و فعالیت‌های مجاهدین خلق اختصاص دارد ولی جزئیات فعالیت‌های آن‌ها ناگفته رها شده است و به جای آن به ترمیم سقف غذاخوری دانشگاه (ص ۱۱۹) و گزارش بسیار جذابی از تأسیس دانشگاه آریامهر بزرگترین پردیس دانشگاهی ایران و جهان در اصفهان با همکاری دکتر مهدی ضرغامی (ص ۱۲۱) و شیوه تهیه نقشه جدید معماری آن دانشگاه به جای نقشه سی طبقه اکوشاد- آرشیست معروف فرانسوی- دارد. ولی متأسفانه نه دلایل تفکیک پردیس‌های تهران و اصفهان و نه ویژگی‌های نقشه قبلی بیان شده و نوع روابط با طراحان آن خالی و بی‌نتیجه شده است.

جزئیات تأسیس گروه مطالعات انسانی و جذب افرادی مانند حداد عادل و نصرالله پورجوادی از دانشگاه تهران در آن و تأسیس گروه فلسفه و علم، به‌طور مستقل ارائه نشده است. در ضمن اشاره‌ای ناقص به فعالیت‌های دکتر گلشنی کرده که باید بررسی می‌شد و توضیحات این مبحث کافی نیست.

در صفحه ۱۲۱ اشاره‌ای به تنها کامپیوتر بزرگ هانی‌بال ایران در دانشگاه آریامهر شده؛ راستی این کامپیوتر و خصوصیاتش و تفاوت‌های آن با نسل‌های قبلی چه بوده است. در ادامه به معضلات دانشجویان هم چون عدم حضور مداوم در کلاس‌ها و بی‌انضباطی‌های دیگر اشاره شده که باید هریک به‌طور مستقل توضیح داده می‌شد. در ادامه بسیار جالب و شفاف به‌طرح ترور راوی توسط مجاهدین خلق پرداخته شده که در نتیجه آن، محافظ وی سروان نوذری مقتول گردیده است و باید به نوع رفتار این محافظ و سرنوشت خانواده وی نیز اشاره‌ای می‌شد. در ادامه به شیوه انفجار دفتر کار راوی و استعفای خدمت در این دانشگاه پرداخته شده است. در این صفحات گزارشی از فعالیت‌های روزهای جمعه و حضور راوی به همراه دانشجویانش در آبشار دوقلوی پس قلعه و طرح مباحث فلسفی و عرفانی به میان آمده است که بهتر بود جزئیات بیشتری از این جلسات ارائه می‌شد.

در ادامه دو دلیل از دلایل ناموفقیت‌های شاه را در حوزه‌های علوم اسلامی، از جمله واگذاری امور دینی به حوزه‌های مشهد و قم و همچنین عدم توجه به خلیقات شخصی افراد در انتصابات مطرح می‌سازد. این مباحث و تحلیل‌ها بسیار حیاتی می‌باشد و کالبد شکافی آن‌ها ضرورت دارد. ای کاش راوی این دو تحلیل را با محفوظات خود کامل می‌ساخت. راوی در تحلیلی، قطعی روابط بین علما و دربار را از دوران منصور به بعد دانسته که این تحلیل بسیار مهمی است و نباید



ناگفته‌های آن باقی می‌ماند بلکه باید جزء به جزء بحث دنبال می‌شد.

او اشاره‌ای به تهاجم برای تغییر خط در دوره رضاشاه و فعالیت‌های کانون ایران جوان دارد، ای کاش به سرنوشت این کانون و فعالیت‌های جوانان فارغ‌التحصیل اروپا در آن نیز اهتمام می‌شد. در ادامه به نقش مجله تهران مصور و مقالات دکتر سعید نفیسی پیرامون تغییر خط اشاره شده است اما به نظر می‌رسد بهتر بود مطالب آن نشریه و مقالات دکتر نفیسی در متن گنجانده می‌شد. به ادعای راوی، جعفر شریف‌امامی رئیس فراماسونری ایران به خاطر وابستگی‌های تشکیلاتی‌اش به آن جمعیت با موضوع تغییر خط همراهی داشته، این ادعا باید با مستندات دیگری توجیه می‌شد چرا که در همین سطور آمده است هم شعرخوانی و دیگر فعالیت‌های ادبی دو انجمن دوستی ایران و آمریکا و لاینز ... رواج داشته، هم گردانندگان این کلوب‌ها از اعضای فعال فراماسونری ایران بودند.

در ادامه به خط خوش شاه به واسطه استادان خطی همچون امیرالکتاب و میرحسینی اشاره شده است و از سوی دیگر به اشتباه شاه در برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله؛ اما دلایل این اشتباه مشروح بیان نگشته است. در ادامه به کمیته محرمانه‌ای اشاره شده که نام آن نامعلوم است ولی راوی مأموریت آن را حفظ موقعیت فرهنگی اصفهان تعیین نموده که جلسات آن با حضور خودش و استاندار اصفهان و وزیر صنایع برگزار می‌شد. جالب اینکه راوی به مخالفتش با ساخت کارخانه فولاد اصفهان به دلایل صحیح فنی اشاره دارد ولی به عدم پذیرش رای فنی وی توسط گردانندگان امور اشاره‌ای نمی‌نماید. راستی مصوبات این کمیته لازم‌الاجرا بوده است؟ در ادامه اشاره‌ای به مقاومت در ساخت کارخانه لاستیک‌سازی در آن شهر دارد راستی این کارخانه به چه نام و در چه نقطه‌ای از کشور ساخته شد؟

در ادامه به‌طور پراکنده از بی‌تعادلی نسبت به اهمیت دادن به ایران باستان در دوره پهلوی و ایران بعد از اسلام در دوره اخیر، مطالبی نقل شده است، بهتر بود تا دیدگاه‌های راوی همراه با مقالات و سخنرانی‌های وی در آن مقطع در خصوص هر دو وجهه باستان‌گرایی و اسلام‌گرایی آورده می‌شد. سپس بدون هیچ مقدمه‌ای اشاره‌ای به حضور در آخرین شام جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا در سال ۵۶ شده است اما بهتر بود این ملاقات معروف و سرنوشت‌ساز باید به‌طور مستقل با جزئیات کامل تنظیم می‌شد. در ادامه اشاره‌ای بسیار جذاب به نام‌گذاری خیابان‌های نوساز شهر تهران مانند فرح به سهروردی و ملاصدرا و میرداماد ... با مشورت راوی دارد. متأسفانه بدون هیچ مقدمه‌ای، مطلبی ناقص در خصوص تدریس در دانشگاه امریکایی بیروت و همچنین تأسیس کرسی آقاخان در هاروارد آمده است. این مطالب هر دو باید به صورت مشروح و در موقعیت زمانی خودش قرار می‌گرفت.

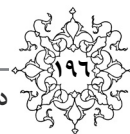
توضیحاتی ارزشمند در مورد فعالیت‌های فرهنگی در برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله



شاهنشاهی ایران دارد. او نگاهی بی طرفانه به تلاش‌های دکتر مقدم و دکتر صادق‌کیا و مرحوم ابراهیم پورداوود دارد و از درخواست علی‌اکبرخان حکمت، رئیس کمیسیون ملی یونسکو از راوی برای تهیه کتابی در خصوص ایران باستان و ترجمه آن به دو زبان فرانسه و انگلیس سخن به میان آورده است و مطالبی از حضور راوی در جلسات کمیته علمی با حضور دکتر منوچهر اقبال و جعفر شریف امامی در منزل محمدمهدی نمازی و کنفرانس ایران‌شناسی به ریاست شجاع‌الدین شفا دارد. این مطالب بسیار کوتاه و بریده مربوط به یکی از فرازهای مهم تاریخ دیپلماسی و تاریخ داخلی ایران است. باید راوی پیرامون اشخاص نامبرده و حوادث و رویدادهای آن مقطع، تحلیل‌های خود را با محفوظاتش تطبیق می‌داده تا سرنوشت این بحث ناقص رها نمی‌شد. سپس اشاره‌ای به برگزاری بزرگداشت‌های ملاصدرا و ابوریحان بیرونی با همکاری ایرج افشار دارد.

از کارهای مهم راوی، ایجاد کرسی درس فلسفه و معارف اسلامی است، باید موضوعات مطرح در این دوره آورده می‌شد. اشاره‌ای به تدریس فلسفه تفکر ساکسون مربوط به منوچهر بزرگمهر و فلسفه هند توسط دکتر داریوش شایگان دارد. این مطالب ارزشمند باید با شرح خاطرات راوی از هریک از این مدرسان و نتیجه این فعالیت به هم پیوسته عرضه می‌شد. باز بی‌مقدمه از شیوه انتخاب راوی برای ریاست دانشکده ادبیات یاد می‌شود. نامی از اساتید نامداری همچون علی‌اکبر بینا، بهمنیار و دکتر ذبیح‌الله صفا آمده، به‌راستی جای خاطرات راوی از این سه وزنه در اینجا خالی نیست؟ سپس اشاره‌ای به تأسیس گروه تاریخ ایران باستان توسط دکتر عزت‌الله نکهبان و زحمات وی برای حفظ آثار باستانی آمده، اما چرا راوی از سوابق و آشنایی خود از این ایران‌دوست سخنی به میان نیاورده است.

همچنین مطالبی در باره اعزام دانشجویان فارغ‌التحصیل این گروه برای تحصیلات تکمیلی به دانشگاه شیکاگو و پنسیلوانیا آمده که باید در خصوص روابط دانشگاه تهران با آن دو دانشگاه و اهمیت آن دو مرکز برای تاریخ ایران مفصل توضیحاتی به عمل می‌آمد. در ادامه اشاره‌ای مختصری از تأسیس گروه زبان‌های باستانی به ریاست دکتر مقدم و دکتر کیا و بعد دکتر بهرام فره‌وشی دارد. همچنین ذکر خبری از خانم دکتر ژاله آموزگار شد. نتایج فعالیت‌های این گروه چه بوده؟ دیدگاه‌های راوی برای تأسیس این گروه مهم و ارزشمند است که متأسفانه توضیحی در این باره ندارد. سپس به استقلال گروه زبان و ادبیات فارسی و همچنین تأسیس این گروه توسط دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر جلال متینی در دانشگاه فردوسی مشهد اشاره شد که نیاز به توضیح داشت. راوی اشاره‌ای ناقص به فعالیت‌های دکتر زرینکوب در ادبیات و تاریخ دارد. باید محفوظات خود از این استاد و پژوهشگر نامدار مورد به مورد توضیح داده می‌شد. در ادامه راوی در تعریف گروه تاریخ دانشگاه تهران، آن را ضعف تمام گروه‌های دانشکده ادبیات دانسته و از به‌کارگیری دکتر عباس زریاب‌خویی که او را حتی از اشپولر سرتر دانسته، دکتر مجتبی مینویی، دکتر محمدابراهیم



پاریزی، دکتر شیرین بیانی و دکتر اصفهانی برای ترمیم این ضعف نام آورده است (ص ۱۵۰). سپس به تأسیس دانشکده علوم اجتماعی با همکاری دکتر احسان نراقی و جمشید بهنام و استقلال آن از دانشکده ادبیات دارد. متأسفانه کلیه مطالب فوق‌الذکر فاقد هرنوع کرونولوژی می‌باشد.

نوبت هشتم

در این نوبت مطالب پراکنده‌ای در خصوص آشنایی با کلیبانسکی و تأسیس انجمن شاهنشاهی فلسفه انجمن حکمت و فلسفه و تهیه مجموعه پنج جلدی منتخبات فلسفه در ایران از زرتشت تا پایان قاجاریه توسط راوی آمده‌است (ص ۱۶۰).

متأسفانه مطالب بسیار اساسی اما بی‌ربط با موضوع بحث به شرح زیر به میان آمده است: بی‌هیچ مقدمه‌ای با ذکرخیری از شاگردان سابق خود کمال خرازی وزیر اسبق خارجه، سرحدی و فریدزاده از دیپلمات‌های وزارت خارجه و ملاقات مفصلی با سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت و تنی چند از همراهان وی در حاشیه اجلاس داووس سوئیس دارد.

در ادامه اشاره‌ای به مصاحبه روزنامه آیندگان با راوی زیرعنوان «کار تمدن غرب تمام است»، و سخنرانی در خصوص ملاصدرا در دانشگاه پهلوی شیراز و تأسیس کتابخانه‌ای به نام وی در آن شهر بدون ذکر جزئیات و نقل متن موارد فوق‌الذکر در متن یا حاشیه رفته است. اشاره‌ای به همکاری با پروفیسور هانری کربن در گروه فلسفه دانشگاه تهران و تهیه کتاب مشترکی به نام تاریخ فلسفه اسلامی شده، بهتر بود راوی به خاطرات خود از این دانشمند ازدست‌رفته همراه با جلساتی که در محضر علامه طباطبایی با وی در درکه تهران داشتند اشاره می‌کرد.

همچنین ذکرخیری از عثمان یحیی شده که نه در متن و نه در حاشیه مطلبی پیرامون وی ثبت نگردیده است. در ادامه بحث در خصوص انستیتو یا مؤسسه بین‌المللی فلسفه و عضویت راوی در آن شده است؛ سوابق این مؤسسه و موضوعات مطرح شده در آن و نقش راوی برای آن مجموعه فاقد از هر نوع توضیحی است. موضوع دیگری که به آن درست پرداخت نشده عضویت در هیئت‌مدیره انجمن فلسفه قرون وسطی است. بی‌هیچ مقدمه‌ای به ریاست راوی در انستیتو فلسفه ایران و ملاقات وی با شهبانو و تبریک ایشان به موفقیت راوی دارد.

سپس به شاگردان ممتازی همچون دکتر غلامرضا اعوانی، نصرالله پور جوادی، حدادعادل و جیمز موریس اشاره شده همچنین به تدریس شرح گلشن راز توسط راوی اشاره‌ای رفته اما از شاگردان این درس، ساعات تدریس در هفته و مباحث حاصله از آن در متن یاد نشده است.

در ادامه به انتشار مجله چند زبانه جاویدان خرد یاد کرده است. باید فهرستی از موضوعات و نویسندگان این مجموعه همراه با خاطرات راوی از هر یک آورده می‌شد. در ادامه اشاره‌ای



ناقص به انتشار مجله تمنوس ۱ توسط خانم کاترین رین شاعر و محقق بریتانیایی به جای مجله تعطیل شده جاویدان خرد بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون دارد. باید تعداد مجلات منتشر شده و نوع روابط نویسندگان آن با راوی نیز در متن یا حاشیه آورده می‌شد.

بار دیگر اشاره‌ای به مطالعات فلسفی راوی و تحصیل در محضر اساتیدی همچون علامه طباطبایی، سید کاظم عصار و سید ابوالحسن رفیعی قزوینی آمده است بهتر بود جزئیات این فرایند تعلیمی سی‌ساله آورده می‌شد. در ادامه اشاره‌ای به انتشار بیش از پنجاه عنوان کتاب در انجمن حکمت و فلسفه ذکر می‌شود. در همین صفحه به شیوه تصحیح و انتشار اعلام انبوه ابوحاتم و نسخ بسیار پیچیده عربی دارد.

در صفحه ۱۷۲، اشاره‌ای به علاقه هویدا به فلسفه و هانری کربن همراه با نقل داستان حضور هویدا در بزرگداشت کربن در دانشگاه تهران و اعطا و تدوین کتابی هفتصد صفحه‌ای به مناسبت بزرگداشت کربن توسط راوی و اعطای آن به کربن توسط هویدا نخست‌وزیر در انجمن حکمت و فلسفه دارد. شایسته بود به جزئیات مطالعاتی فلسفی هویدا به علت تسلط وی به زبان عربی و فرانسه و انگلیسی و دیدگاه‌ها و نوع حمایت‌های او نیز اشاره می‌شد.

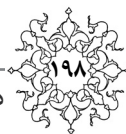
در صفحه ۱۷۳، در پاسخ به سؤال چرایی پذیرش مسئولیت دفتر شهپانو فرح، مطالب متفاوت و متنوعی مطرح می‌شود.

ابتدا بدون هیچ مقدمه قبلی، خانواده همسری راوی اشاره شده است. در این صفحه ناخواسته اشاره‌ای به جناب آقای دکتر مسیح دانشوری، ابو زوجه راوی به بهانه درمان بیماری سل یکی از اعضای خانواده زاهدی به میان آمده است. از سوی دیگر روابط عمیق میان راوی و اردشیر زاهدی سفیر کبیر ایران در واشنگتن، مطرح شده باید جزئیات این صمیمیت با استناد به وقایع اتفاق افتاده در آن عصر می‌شد.

یکی از نکات جذاب این مبحث ناقص، اشاره‌ای به مختصات شخصیتی محوری سیاست خارجی آن روز ایران یعنی زاهدی چنین آمده است. راوی می‌گوید: زاهدی از یک طرف آدم بی‌قید از نظر اخلاقی که فرنگی‌ها می‌گویند "boy play" و از طرف دیگر اینکه او وقتی که به ایران می‌آمد دو سه روز می‌رفت مشهد زیارت و همچنین در کفش الیزابت تیلور مشروب می‌خورد. باید که تدوینگران این متن با استناد به مدارک، این ادعا را تثبیت می‌کردند وگرنه این متن با این کیفیت خلاف مشی تاریخ‌نگاری خواهد بود.

در معرفی شخصیت کارتر که راوی او را به نقل از منابع آن روز "Christian born new" یعنی دوباره به مسیحیت برگشته معرفی می‌نماید، باید این موضوع برای اذهان تاریخ‌نگاران فارسی زبان به‌طور کامل بیان می‌شد. تصمیم شاه برای اعزام راوی به‌عنوان سفیر کبیر ایران در واشنگتن

I. Temenos



که آن را راوی با نقل بعضی مطالب حاشیه‌ای بریده رها نمود. سؤالی که شاید راوی به آن باید پاسخ می‌داد این بود که نقش کارتر نواندیش مسیحی در روی کار آمدن یک حکومت مذهبی در ایران چیست؟ متأسفانه مطالب طرح‌شده در بالا بی‌مقدمه از هم گسسته شده و راوی با اشاره‌ای ناقص به کنگره بین‌المللی معماری سنتی فلسفه و دعوت از معمار بزرگ مصری حسن فتیحی با هدف تجدید فلسفه هنر سنتی، همکاری پیوسته خود با شهبانو و برگزاری کنگره طب سنتی در شیراز را مقدم بر ادامه مباحث قبل قرار داده است. بهتر بود که به اختلاف میان زاهدی و هویدا از سوی راوی پرداخته می‌شد.

همچنین اشاره‌ای به کمیته‌ای متشکل از راوی، وزیر دربار و رضا قطبی، نخست وزیر و سفیر در واشنگتن در خصوص پیگیری منافع ایران در آمریکا بر اساس استراتژی شخصیتی کارتر آمده، اما به محتوای جلسات کمیته همراه با حوادث و رویدادها اشاره نشده است. چرا که این کمیته در سرنوشت آینده و تحولات بعدی نقش کاربردی داشت. در همین جا ادعای راوی آمده که من با خیلی خیلی از کارهایی که آن وقت انجام می‌شد و اتکای زیاد از حد به امریکا، مخالف بودم؛ این جمله باید با شرحی دقیق نه تحلیل بلکه مستند اثبات می‌شد.

در ادامه به اخذ مشورت توسط جورج بوش از راوی در خصوص حمله به ایران مطرح مطرح شده است. این مطلب برای تاریخ سیاست خارجی ایران از اهمیت خاصی برخوردار است. چرا راوی این موضوع را تنها به‌عنوان یک مطلب حاشیه‌ای مطرح نموده است؟

نوبت نهم

از صفحه ۱۷۹ تا ۲۰۶ یک دوره فشرده مباحث مهم منجر به پیروزی انقلاب به میان آمده است از آن جمله باید به موارد زیر که هرکدام متأسفانه ناقص رها شده اشاره نمود. اول ماجرای قیام ۲۹ بهمن تبریز و دست‌پاچگی جمشید آموزگار نخست‌وزیر وقت و تشکیل جلسه‌ای با حضور راوی، احسان نراقی، قطبی، داریوش همایون و نخست‌وزیر آمده است. باید متن صورت مذاکرات مشخص می‌شد. آیا این جلسه ضبط شده یا نه؟

همچنین بهتر بود که به نامه آقای داریوش همایون که آن را با امضا رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات و تحریک احساسات مبارزان مذهبی به واسطه توهین وی در این روزنامه آورده می‌شد. به‌طور دقیق مشخص نیست که چرا راوی پیشنهاد وزارت علوم دوساله پایان سلطنت پهلوی را نپذیرفته است.

ایشان در توجیه دلیل پذیرش ریاست دفتر فرح، ابتدا به سوابق معاشرت وی با علما و مراجع تقلیدی همچون علامه طباطبایی، سیدکاظم عصار، سیدحسن رفیعی قزوینی، شیخ مرتضی مطهری، سیدهادی میلانی، حکیم الهی‌قمشه‌ای، کاظم شریعتمداری، سیداحمد خوانساری



طالقانی اشاره دارد. ای کاش، صاحب این لحن شیرین و حافظه قوی جزئیات مرادده با آقایان علما را به صورت یک گنجینه‌ای بی طرفانه عرضه می نمود.

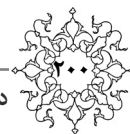
در ادامه راوی ضمن اشاره‌ای به دیدگاه‌های علامه طباطبائی در خصوص حکومت اسلامی می گوید علامه طباطبائی در هنگام مرگ به دوستی گفتند: بکوشید مشعل معرفت و فلسفه و عرفان را آنجا مشتعل نگاه دارید که در اینجا و در تمام دنیا خاموش نشود. بهتر بود تا نام این فرد و دیگر جزئیات و مشاهدات و خاطرات از علامه طباطبائی از راوری پرسیده و با حفظ ترتیب زمانی در جاهای مختلف کتاب گنجانده می شد.

به طور پراکنده مسائلی را در خصوص آقا شیخ مرتضی مطهری (شهید مطهری) همچون زمانی که راوی مردد در پذیرش ریاست دانشگاه آریامهر بوده وی به ایشان گفت: شما و من در یک جبهه می جنگیم و خیلی مهم است که افرادی که متدین هستند و به اصول اسلام اعتقاد دارند هر چه بیشتر سنگرهای مهم مملکت را بگیرند. همچنین راوی در بیان اختلافات میان شریعتی و مطهری، بدون ارائه هیچ دلیلی، مواضع مطهری را به رسمیت شناخته است.

همچنین اشاره‌ای به ملاقات‌های مکرر با یکدیگر دارد. باید به حسب امکان به جزئیات آن اشاره می شد. (اشاره‌ای به دستگیری و زندانی شدن آقای مطهری و پادرمیانی برای آزادی وی از سوی راوی آمده. باید این مطلب را به اسناد منتشر شده یا نشده آقای مطهری ارجاع داده می شد). از جمله نکات مبهم این مباحث تأکید راوی به ناپدید شدن آقای مطهری از ملاءعام چند ماه قبل از پیروزی انقلاب به عنوان رئیس شورای انقلاب و معمای ترور وی توسط وابستگان حزب توده و مکالمه یکی از دوستان مشترکشان و تأکید مطهری بر انحراف در انقلاب یک روز پیش از ترور می باشد. ای کاش دوست تاجر لس آنجلسی راوی معرفی و وقایع پیرامونی آن نیز آورده می شد. در خصوص پذیرش ریاست دفتر شهبانو، راوی چندین بار نظر علما را راجع به پذیرش این سمت چنین آورده: آقا شما بیایید وسط که یک پلی باشد بین ما و دولت. همچنین اشاره‌ای به رد و بدل شدن پیام‌هایی از سوی آیات عظام با دربار شاه توسط راوی آمده، اما این پیام‌ها و نتایج آن را در متن نگنجانده است.

راوی نگرانی علما را نسبت به تغییر سلطنت در چندین جای متن آورده: اگر بلایی سر دولت پادشاهی ایران بیاید کمونیست‌ها می آیند و ایران را می گیرند. اما برای اثبات این نظر به آرای رجالی همچون سیدحسن مدرس اشاره دارد. باید دیدگاه علمای شیعه معاصر با انقلاب همچون حاج شیخ مرتضی حائری، سیدمحمد محقق و ... نیز آورده می شد.

در خصوص انقلاب سفید و حوادث ۱۵ خرداد ۴۲ توهین شاه به روحانیون در شهر قم و عدم حضور در رای گیری ۶ بهمن ۴۱، راوی مطالب منحصر به فردی آورده ولی متأسفانه همچون دیگر موضوعات رها شده است.



راوی سابقه آشنایی خود را با آیت‌الله خمینی به مراودات با سیدجلال‌الدین آشتیانی شاگرد دروس فلسفه و عرفان ایشان می‌رساند. همچنین وی او را متبحری شهیر در عرفان ابن‌عربی، مصباح‌الانس، مقدمه قیصری بر قصوص و شعر و شاعری دانسته همچنین اشاره‌ای به یک‌بار ملاقات با ایشان دارد، باید محتوای این ملاقات و نحوه رفتار امام خمینی را در متن می‌آوردند. در خصوص عدم‌شناسایی و تسلط داخلی کشور توسط نخست‌وزیران آخرین دولتمردان قبل از انقلاب را با صدرا‌الشراف و حکیم‌الملک مقایسه نموده است. در این مقایسه آن‌ها را مسلط‌تر به اجتماع مذهبی ایران دانسته است که باید این ادعا به‌طور کامل با جزئیات طرح می‌گردید.

راوی سپس اشاره‌ای جذاب ولی ناقص به‌استخدام سیدمحمد خامنه‌ای برادر رهبر بعدی ایران، در گروه زبان عربی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دارد. ولی اشاره‌ای به شیوه آشنایی خود با ایشان ندارد. کوشندگان کتاب باید این مطلب را از منابع دیگر تأمین می‌کردند. متأسفانه در خلال این مبحث راوی به ضرورت ایجاد گروه زبان و ادبیات عربی در کشور و شیوه تأسیس آن توسط خودش و اعطای ریاست این گروه به دکتر شهیدی دارد. باید این مطلب مهم در مباحث قبل توجیه می‌شد.

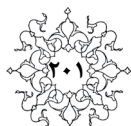
در خصوص بازنگری در کتب دینی مدارس، داستان جذابی را از طرح این موضوع به شاه و ملاقات با خانم فرخ‌رو پارسا وزیر آموزش پرورش وقت دارد. اما آشنایی راوی با سیدمحمدحسین بهشتی و محمدجواد باهنر، مبهم رها شده است.

در این میان اشاره‌ای به کتاب تألیفی راوی با نام آرمان‌ها و واقعیتهای اسلام به زبان انگلیسی آمده است.

در صفحه ۹۵ راوی اشاره‌ای به ۵۷ سازمان زیرنظر دفتر شهبانو دارد. باید تک‌تک این مؤسسات با سوابق‌شان در متن یا حاشیه توضیح داده می‌شد. همچنین آمده از سازمان جزامیان و رسیدن به معلولین بازدید می‌کردم. چرا مصاحبه‌کنندگان مشاهدات راوی را در این خصوص جویا نشده‌اند.

از صفحه ۱۹۷ تا ۲۰۶، حوادث و رویدادهای آخرین روزهای شاه بسیار با عجله طرح می‌شود. از جمله اشاره به ملاقات روزانه راوی با شاه و ملکه آمده باید حوادث و رویدادهای روزانه آن روز کشور مورد به مورد با راوی طرح می‌شد و یا جزئیات نوشته یا نانوخته ملاقات‌ها در متن گنجانده می‌شد. همچنین باز اشاره‌ای به نقص وجود عبادتگاه و یا مسائلی در حوزه تظاهر دینی در دربار و کاخ نیاوران به‌میان آمده که بسیار ارزشمند و دقیق و کالبدشکافانه است. سپس اشاره به پیش‌بینی فضا و خاکبرداری برای ساخت یک باب مسجد توسط مهندس لرزاده در کاخ نیاوران آمده است. راستی سرنوشت آن مکان پیش‌بینی شده، چه شده است؟

در صفحه ۲۰۰ راوی دیدگاه خود را در خصوص وضعیت فرهنگی شاه و ملکه چنین عرضه



می‌دارد که شاه و شهبانو متوجه ضربه فرهنگی که این نوع تجدد به ایران می‌زند، نبودند. بهتر بود تجدد و ضربه به آن، همراه با عدم دخالت و ندادن مسئولیت به طلاب فارغ‌التحصیل از حوزه‌های علمیه قم و مشهد نیز ارائه می‌شد چرا که بخشی از این فاصله فرهنگی به کارنگرفتن این نیروهای مذهبی در مؤسسات آموزشی فرهنگی آن روزگار بود.

برای اولین بار نام شخصی متعهد و فعال سیاسی و دینی و یا دگراندیشی به نام سیدسعید نوری روحانی نوگرا از کردهای ترکیه و مخالف آتاتورک و فتح‌الله گولن که از فعالان اقتصادی اجتماعی در ترکیه پیرو نظرات سید سعید نوری به میان آمده است. این مطلب بسیار بحث‌جدید و جذابی در حوزه اسلام و سیاست در منطقه خاورمیانه و آسیا است. چون این تفکر و اسماء در ادبیات علمی و تاریخ‌نگاری معاصر جایگاهی نداشته باید با تفضیل بیشتری از سوی راوی در متن و یا حاشیه ارائه می‌شد.

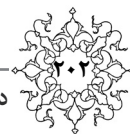
به فراخور مباحث مطروح از اشخاصی همچون اردلان وزیر دربار، علی نشاط رئیس‌گارد نیاوران و احمدعلی انصاری و همچنین امیراصالان افشار به میان آمده، ای کاش راوی از هر یک از این اشخاص اگر خاطره‌ای به یاد داشت در متن آورده می‌شد. مهم‌ترین نکته این بحث پیشنهاد نخست‌وزیری به دکتر صدیقی و تنظیم نامه «صدای انقلاب» شاه است. این دو مبحث مهم باید با دیگر منابع تطبیق و تشریح می‌شد بهتر آن بود که راوی محترم کمی دلسوزانه عطش تاریخ را در این دو مورد مهم سیراب می‌ساخت.

نوبت دهم

متأسفانه ۱۰ صفحه ابتدایی نوبت دهم مصاحبه تکرار مباحث مطروح قبل است. لابلای این مطالب تکراری اشاره‌ای به وزارت دکتر محسن نصر، پسرعمه، راوی در کابینه دکتر امینی شده ولی کدام وزارتخانه و مدت آن و مراودات راوی با استاد مطهری در خصوص شیوه جذب ایشان به واسطه تهیه مقاله‌ای راجع به علوم نقلی اسلامی در آغاز دوران اسلامی در ایران برای دانشگاه کمبریج و همچنین تنظیم کتاب خدمات متقابل به واسطه همین همکاری آمده و باز دیدگاه علامه طباطبایی نسبت به استاد مطهری که تلف وقت در سیاست را توسط ایشان دوست نمی‌داشت. بهتر بود که راوی اطلاعات بیشتری از حضور خود و استاد مطهری در جمع کانون مهندسین ایران در نارمک ارائه می‌داد.

همچنین اشاره‌ای مجدد به نقش واسطه‌گری راوی میان علما و دربار آمده و مطلب ناقصی در خصوص قرار ملاقات و صحبت آیت‌الله شریعتمداری و شاه آمده است. راستی این ملاقات یا صحبت انجام شد؟

بار دیگر در نقل حوادث جشن‌های دوهزار و پانصد ساله، ضمن دفاع از عملکرد هشتاد



درصدی آن مجموعه یادی از خدمات رضا قطبی و فعالیت‌های هنری هنرمندانی چون سید نورالدین رضوی، ذوالفقون و محمدرضا لطفی و اجرای تعزیه سنتی ایرانی دارد. بهتر بود در متن یا پاورقی با استناد به اسناد و تصاویر این مبحث را تکمیل می‌کرد.

در خصوص هویت‌های هنری خارجی، اشاره‌ای نیز به موسیقی کلاسیک هند، موسیقی کلاسیک ژاپن و موسیقی کلاسیک غربی آمده است. سپس حدود ۱۴ صفحه به موضوع تخریب اطراف حرم رضوی در مشهد پرداخته شده و در خلال این مبحث به اختلاف نظر میان شاه و ملکه اشاره‌ای رفته است. مطلب مهم، طرح سه امضایی ولیان علم و راوی است. باید این سند در آرشیو ها جست‌وجو می‌شد.

از سوی دیگر راوی اشاره‌ای به سفر خود و حضور در جمع کارکنان شرکت نفت آبادان به درخواست منوچهر اقبال دارد. باید این موضوع نیز همراه با شرح مشاهدات وی از آبادان و صنعت نفت آن روز تکمیل می‌شد. چرا که این مجموعه در جنگ با عراق به طور کامل تغییر پیدا کرده است. در اثنای شرح مشاهدات مذهبی راوی از شاه، همچون اعتقاد به حضرت قائم (عج)، پاسداشت مناسبت‌های شیعی، باور به امدادهای غیبی، بوسیدن دست آیت‌الله بروجردی، احترام به اعتبار مقدسه، شرب مشروبات غیرعلنی و اشاره‌ای به لیوان آب جین جرر در مراسم رسمی بازدید شاه از شوروی آمده است.

نوبت یازدهم

نوبت یازدهم با بحث تکراری شیوه آشنایی با فرح آغاز می‌شود سپس اشاره‌ای ناقص به ساختار تفکر چپ‌گرایانه در ایران به میان می‌آید. ای کاش این تفاوت‌های فکری و عملی چپ‌های وابسته به شوروی و فرانسه در این مقطع تاریخی طرح می‌گردید.

در ادامه اشاره‌ای به مشاوران دربار و شخص ملکه، مهندس امیرعلی افخمی، دکتر فرهاد ریاحی، خانم لیلی امیرارجمند، خانم لیلی آهی و خانم خسروشاهی، کارل اشلامینگر و شجاع‌الدین شفا، کرده است ولی آوردن فهرست این اشخاص در این کتاب کافی نبود باید در خصوص نوع ارتباطات راوی و خاطراتی از آن‌ها نیز پرسش‌هایی مطرح می‌شد. در ادامه مطلب بسیار مهمی در خصوص تعریف واژه روشنفکری از سوی راوی ارائه می‌گردد که مطلب قابل تأملی است.

به تناسب مطالب، اظهارنظرهایی در خصوص جایگاه اجتماعی و شخصیتی رضا قطبی از سوی راوی ارائه می‌گردد که با دیگر تعاریف موجود در خاطرات منتشرشده به طور کامل متفاوت است. بنابراین باید تک‌تک تفاوت‌ها از دیگر منابع در متن یا حاشیه، تنظیم و پردازش می‌شد. البته ادعای جامعه‌شناس بودن رضا قطبی چندان با عملکرد وی طبق نقل راوی در صفحات قبل قابل توجیه نیست.



یکی از نکات جالب اشاره‌ای ژرف‌اندیشانه به موقعیت علمی و ذخائر معنوی نخست وزیران ایران (ص ۲۶۶) پیش از انقلاب از سوی راوی است. که شاید کمتر فرد منصفی به این ظرافت اهمیت داده باشد. در ادامه توضیح شخصیت و جایگاه اسدالله علم اشاره‌ای به برخورد با او در هنگام قمه‌زنی روز عاشورا در مسجد ترک‌های تهران آورده است. راستی این مسجد کجای شهر است؟ بهتر بود کمی از خاطرات استاد در این خصوص نیز آورده می‌شد. شش صفحه پایانی این مبحث به تحلیل رویکردهای فرهنگی، تضادها و رقابت‌ها میان دفتر شهبانو فرح و وزارت فرهنگ و هنر اختصاص دارد.

همچنین اشاره‌ای به عضویت راوی در شورای عالی فرهنگ همراه با دکتر نائل خانلری، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر جمشید بهنام جامعه‌شناس و دکتر مهدی برکشلی استاد بزرگ موسیقی و مهندس عبدالله ریاضی آمده ولی گزارشی از عملکرد این شورا و ساختار اداری آن آورده نشده است.

نوبت دوازدهم

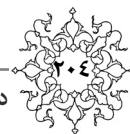
این بخش کتاب از صفحه ۲۴۷ تا ۲۶۷ به بحث سفر مهم راوی همراه با ملکه به عراق اختصاص دارد. مطالب این بحث بسیار شفاف و دقیق با جزئیات کامل ارائه گردیده است؛ یکی از مهم‌ترین فرازهای این بحث شیوه ملاقات صدام حسین رئیس‌جمهور وقت عراق در یک ویلای مجلل نه در کاخ‌های سلطنتی بغداد، با هیئت ایرانی است.

در صفحه ۲۵۳ آمده: از سال ۱۳۵۶ گرفتاری دینی در ایران شروع شد که پیش از آن مردم آیت‌الله خمینی را نمی‌شناختند. بهتر بود به مکاتبات و مراسلات دانشجویان داخل و خارج چپی و ملی با امام خمینی رجوع می‌شد چرا که ایشان محور اتحاد همه گروه‌های مبارز سیاسی داخل و خارج از ایران از سال ۱۳۴۴ پس از تبعید ایشان به عراق است.

در صفحه ۲۵۴ آمده که برنامه رادیویی از عراق به‌عنوان رادیو انقلاب پخش می‌شد؛ البته صحیح آن، رادیو صدای روحانیت است.

در خصوص نحوه برخورد سفیر ایران نسبت به ورود کاروان آیت‌الله خمینی به کویت و دیدگاه شاه، باید این مطلب از آرشیو وزارت خارجه ایران و آرشیو دولت کویت پی‌جویی می‌شد چرا که راوی اولین فردی است که از مخالفت شاه با عملکرد سفیر وقت ایران در کویت خبر می‌دهد و باز درخصوص پیغام شاه در پذیرش این کاروان توسط امیرکویت بسیار مطلبی جدید و تازه است. در صفحه ۲۵۵ آمده از ایران با هواپیماهای ارتشی برای آقای خمینی نان و آذوقه ایرانی به بورسای ترکیه و عراق حمل می‌شد، باید این مطلب مستند می‌گردید.

در خصوص اهل سیستان بودن آیت‌الله سیستانی رهبر کنونی شیعیان باید یادآور شد ایشان از سادات سیستان است ولی پدرش اهل مشهد و از طلاب و مدرسان نسل اندر نسل آن منطقه می‌باشند.



در صفحه ۲۵۷ لابلای توصیف شیوه حضور در اتاق آیت‌الله خویی، پیام مهم یک جمله‌ای ایشان آمده (به شاه بگویند عمامه ما علما را بگیرند ببندند به لوله تفنگ‌های ارتش ایران). متأسفانه از صفحه ۲۵۸ تا ۲۶۸ بحث ملاقات با آیت‌الله خویی قطع شد و مطالب پراکنده‌ای در خصوص وضعیت دربار و موقعیت شهبانو به‌عنوان نایب‌السلطنه مطرح گردیده است. از جمله مطالب قابل‌تأمل، فرضیه راوی در جایگزینی ازهارای به جای اویسی به دستور مسلم آمریکایی‌ها است که باید این مطلب به‌طور کامل با مستندات آن ارائه می‌شد.

بدون درج تاریخ و نه شیوه تنظیم متن، به سخنرانی شاه در لژیون خدمتگزاران بشر دانشگاه هاروارد اشاره شده است.

در چندین صفحه به‌طور گذرا ذکر خیری از دکتر سید مهدی پیراسته نماینده مجلس شورای ملی دوره ۱۶ و ۱۸ وزیر کشور و سفیر و ... آمده است. بهتر بود به محفوظات راوی در خصوص این شخص پرداخته می‌شد.

نوبت سیزدهم

متأسفانه سرنوشت پیام آیت‌الله خویی که در نوبت قبل به آن اشاره شده در این نوبت رها گردیده است، آیا واکنشی شاه به این پیام داشته یا خیر؟ در ابتدای این بحث، راوی مقایسه‌ای میان افکار گردانندگان امور در آن دوران دارد. وی اندیشه‌های اقتصادی را علت نارسایی امور فرهنگی تعبیر می‌نماید. این موضوع یکی از چالش‌های انقلاب و ریشه‌های آن است که باید با محفوظات راوی و مصادیق وقایع آن تلفیق و به‌طور روزشمار در متن تزریق می‌شد.

در ادامه خصوصیات اندیشه‌های سیاسی شیعیان و اهل سنت در خصوص خلافت و سلطنت و عمارت مسلمین و طرح مباحث سیاسی از عهد صفوی آمده است. این مباحث راوی را باید تدوینگر محترم به استناد و نقد تاریخ ایران به روایت دانشگاه کمبریج تحلیل و تکمیل می‌شد.

بحث سکولاریزم که در ادامه به آن پرداخته شده چندان تناسبی با مطالب مطروحه قبلی ندارد و اینکه آیا سکولاریزم در جامعه ایرانی به جایگاهی هم رسیده یا نه، پاسخی داده نشده است. مطالب پراکنده و نامتناسبی با متن خاطرات در چند صفحه پیاپی آمده اما دو مطلب بسیار مهم بدون توضیح رها گردیده است. اول در خصوص تغییر ساعت که راوی این چنین روایت می‌کند: تغییر ساعت از سفارت شوروی می‌آمد بیرون؛ یعنی سفارت شوروی یک دستگاه خیلی خیلی قوی داشت برای منفی کردن همه چیز. آیا این جمله پر اهمیت نیاز به توضیح نداشت؟ همچنین در خصوص تغییر تقویم و طراحی محرمانه آن توسط شجاع‌الدین شفا و مهندس شریف امامی در مجلس سنا و ملاقات راوی با شاه در رد این طرح، باید به‌طور مفصل توضیح داده می‌شد.



نوبت چهاردهم

متأسفانه در این نوبت ۲۳ صفحه‌ای، عمده مطالب تکرار مطالب نوبت‌های قبلی می‌باشد و بحث جدیدی به میان نیامده است.

در ادامه اشاره‌ای به تلفیق تفکر چپ با برخی گرایش‌های بومی شده است ولی هیچ‌کدام ارتباطی با محفوظات و مکتوبات راوی ندارد.

در صفحه ۲۸۸، ذکر خیری از آقای دکتر هادی حائری شده که او را از بنیان‌گذاران فرهنگ در دوران رضاشاه و مرد بسیار وارسته و عارف و ادیب معرفی کرده است. ولی متأسفانه نه در متن و نه در توضیح حاشیه، گزارشی از موارد فوق‌الذکر ارائه نمی‌گردد.

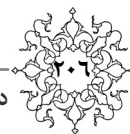
در تحلیل و تفکیک نخبگان و روشنفکری و متمایلان به چپ، مقایسه‌های قابل‌تأملی از طرف راوی صورت می‌گیرد. همچون صمد بهرنگی که اگر به او تیر نزنده بودند و از آن بالا نیانداخته بودند پایین کسی او را نمی‌شناخت (برنده جایزه سپاس، نویسنده ماهی سیاه کوچولو). در ادامه آمده شهرت و قهرمانی در چپ‌شدن دانش‌آموختگان آن دوره است.

در صفحه ۲۹۲، ادعایی در خصوص علما که می‌گفتند به ما وقت بدهید ما شرعاً اصلاحات ارضی را خودمان انجام می‌دهیم. یکی از این نمونه‌ها میرزاباقر کمرهای بود که جزوهای در این خصوص منتشر نمود. باید راوی محترم این نمونه‌ها را در تضمین فرضیه خود ارائه می‌کردند. در همانجا باز آمده: قبل از آمدن کندی بر سر کار، برنامه دولت تقویت علما بود. این موضوع نیز باید با منابع و مستندات از سوی راوی تکمیل می‌شد.

در صفحه ۲۹۴، لابه‌لای تحلیل نیروهای فعال در دربار، بار دیگر رضا قطبی را که دارای گرایش عمیق مذهبی است روزه‌دار و نمازخوان معرفی کرده و مسئله جذب نیروهای کار آزموده برای گروه تاریخ همچون آقای دکتر رضوانی و خانم هما ناطق و زهرا کیا را آورده است. در خصوص گروه مترجمی و آموزش زبان انگلیسی به فعالیت‌های دکتر لطفعلی صورتگر و جذب دکتر رضا براهنی، اشاره‌ای به مصداق مفسد فی‌الارض بودن دکتر براهنی بدون هیچ توضیحی شده است.

از صفحه ۳۰۰ تا ۳۰۴، اشاره‌ای نارسا به حمایت‌های مالی از دانشگاه‌های آمریکایی توسط دربار و تشکیل کنوانسیون دانشجویان ایرانی در آمریکا شده است. واقعیت آنکه یکی از مباحث مهم دهه ۵۰ خورشیدی همین موضوع است که متأسفانه ناگفته‌های آن رها شده است.

در خصوص حمایت یک میلیون دلاری از پروفیسور کوئن استاد دانشگاه پرینستون برای تولید برنامه‌ای در خصوص تاریخ سلسله پهلوی در ایران آمده که باید به‌طور مفصل از سوابق آشنایی راوی با وی نیز توضیحاتی ارائه می‌شد. در همانجا اشاره‌ای بدون توضیح به چپ‌گرایی اروپایی و آمریکایی شده است.



نوبت پانزدهم

این نوبت با بحث‌هایی در خصوص روشنفکران پیش از انقلاب آغاز شده است و راوی اشاره‌ای به تنظیم کتاب غرب‌زدگی جلال آل‌احمد و شیوه جمع‌آوری آن و سخنرانی وی در دانشگاه هاروارد دارد. البته این مباحث نه در مقدمه و نه در انتها در لابه‌لای کتاب غرب‌زدگی موجود نمی‌باشد. نکته مهم در خلال این مباحث دستیاری راوی برای هنری کسینجر در اجرای سلسله برنامه‌های تابستانی دانشگاه هاروارد برای سخنرانی مشاهیر فرهنگی و علمی مخالف با دولت‌هایشان می‌باشد.

این موضوع دستیاری راوی و گزارش عملکرد این برنامه تابستانی باید به‌طور مشروح و شفاف در فصول قبل آورده می‌شد. باز در صفحه ۳۰۷ در خلال تشریح خصوصیات توده‌ای‌ها و مارکسیست‌های اسلامی اشاره‌ای به تأسیس اولین انجمن اسلامی دانشجویان در هاروارد دارد. آیا این موضوع به این مهمی در حد یک اشاره سطحی باید باقی می‌ماند؟

در صفحه ۳۰۹، بار دیگر موضوع کتاب غرب‌زدگی و رابطه معنوی آل‌احمد و سیداحمد فریدید به میان آمده، راوی به قول خودش او را به سفارش و مشورت دکتر یحیی مهدوی به عضویت گروه فلسفه دانشگاه تهران درآورده است. شخصیت او به قبل و بعد انقلاب تقسیم شده بود آیا همه خوانندگان با این شخص و آثارش آشنا هستند؟

در صفحه ۳۱۳ هنگام نقل خاطراتی از دکتر شریعتی اشاره‌ای به عضویت راوی و شیخی به نام شاهچراغی در اتاق فکر آنجا با دکتر شریعتی و شیخ مرتضی مطهری به دعوت آقای همایون- مؤسس حسینیه ارشاد- و حمایت‌های مالی سازمان امنیت از تأسیس آن (ص ۳۱۵) دارد. این موضوع بسیار مهم است برای مثال در منابع منتشر شده در خصوص تاریخچه حسینیه ارشاد، نام راوی و شاهچراغی برده نشده است در ضمن هیچ خاطره‌ای از سوی راوی در خصوص فعالیت‌هایش برای حسینیه ارشاد ارائه نمی‌گردد. در همان صفحه راوی فرضیه همکاری دکتر شریعتی با سازمان امنیت را به میان آورده که شاید با توضیحات کامل‌تری این مطلب از هاله ابهام بیرون می‌آید.

در صفحه ۳۱۵، راوی دلیل استعفای خود و آقای مطهری را از شورای حسینیه ارشاد، سخنرانی آقای دکتر شریعتی در شب عاشورا با مضمون چگوارا و بیان اینکه حضرت امام حسین در واقع چگوارای عصر خودشان بوده، عنوان کرده است. اول اینکه متن این سخنرانی باید در متن و یا در حاشیه آورده می‌شد. دوم: آقای مطهری در هیچ یک از صحبت‌ها و انتقادهایشان در خصوص دلایل استعفا از حسینیه ارشاد به این مطلب اشاره‌ای نداشتند. بنابراین باید به اسناد ایشان در خصوص استعفا از حسینیه ارشاد رجوع می‌شد. در ادامه از رویکردهای سازمان امنیت و جلسات با حضور ثابتی- معاون ساواک- در خصوص وضعیت دکتر شریعتی و کاربرد کتاب‌ها



و سخنرانی‌هایش در محافل چپی مطالبی به‌میان آورده است. سؤال مهم آنکه آیا دکتر شریعتی متمایل به چپ (تفکر چپ فرانسوی) یا یک عامل هیجانی برای مارکسیست‌های اسلامی و اقلیت‌های ایرانی است، بی‌پاسخ می‌ماند. در خلال این مباحث اشاره‌ای به دوستی و همکاری با دکتر اسماعیل، برادر ابراهیم یزدی در بوستون و دانشگاه تهران آمده است. باید این مطلب به‌طور مستقل و مجزا توضیح داده می‌شد.

در صفحه ۳۱۶ راوی موضوع عدم آشنایی با زندان‌ها را مطرح می‌کند (من اصلاً نمیدانستم زندان‌ها کجا است و من خودم نرفتم زندان!)، در حالی که در مباحث قبل راوی اشاره‌ای به حضور در زندان و پیگیری آزادی شیخ مرتضی مطهری و برخی دانشجویان را مطرح می‌سازد.

در خصوص فوت دکتر شریعتی و برنامه انتقال جنازه وی توسط منصور قدر از دمشق به تهران، او را سفیر در سوریه معرفی می‌نماید در حالی که نامبرده سفیر وقت ایران در بیروت است. در صفحه ۳۲۱، مقایسه‌ای تحلیلی میان روشنفکرانی چون محمد عبود و اقبال لاهوری و دکتر شریعتی و سیدجمال ارائه و نیز اشاره‌ای به همایش اقبال شده است. همچنین خاطره جذابی از دعوت علامه طباطبایی به‌واسطه راوی از دکتر شریعتی برای حضور در قم و تحصیل معارف اسلامی در محضر ایشان آورده است.

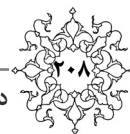
نکته مهم آنکه راوی، اصطلاح اسلام منهای روحانیت مشهور دکتر شریعتی را، اسلام منهای آخوند یا اسلام منهای علما بیان می‌کند.

نوبت شانزدهم

از صفحه ۳۲۶ تا ۳۵۱ کتاب قریب به ۲۵ صفحه مطالب تکراری مربوط به وضعیت فرهنگی و برخورد با فعالیت‌های چپ آمده است. در صفحه ۳۲۹، هنگام طرح مسئله پذیرش ریاست دفتر شهبانو لغت تضحیه که معنای آن بالاتر از تزکیه است به اشتباه تضحیه نوشته شده است. در صفحه ۳۳۵، در شرح اسلام و کمونیزم به کرات مطالب متغیری طرح گردیده و ریشه آن را به شریعتی نسبت داده‌اند در حالی که در صفحه ۳۳۶ اشاره‌ای به شخصیت محسن حنفی دانشمند مصری و اصطلاح ایسارالاسلامی (چپ اسلامی) آمده که این موضوع صحیح است و ده سال قبل از طرح مباحث از سوی دکتر شریعتی می‌باشد.

در صفحه ۳۴۰، اشاره‌ای به حضور راوی برای تأمین سحر و افطار دانشجویان در زندان شده است. این مطلب که بی‌مقدمه و مؤخره آمده باید به‌طور کامل ارائه می‌شد.

در صفحه ۳۴۳، اشاره‌ای به تدریس راوی در دانشگاه تمپل در فیلادلفیا و تصویر شیخ‌فضل‌الله نوری بر تمبر آمده است. بهتر بود که گزارشی از فعالیت‌های راوی در این دانشگاه به انضمام تصویر تمبر و شرحی از دیدگاه‌های شیخ‌فضل‌الله نیز آورده می‌شد.



در صفحه ۳۴۴، چندین بار اشاره به نامه‌های آیت‌الله خمینی به شاه در سال ۱۳۳۱ شده باید متن نامه و دیدگاه‌های راوی نسبت به آن در متن یا حاشیه گنجانده می‌شد.

در صفحه ۳۴۶، اشاره‌ای به اسکان علامه طباطبایی در منزل آیت‌الله خمینی و مشترکات فکری آن دو با یکدیگر آورده است باید این مشترکات توضیح داده می‌شد.

نوبت هفدهم

در این نوبت کتاب تحلیلی در خصوص به دامن آمریکا قرارگرفتن از سوی راوی ارائه گردیده همان‌گونه که مستندات تاریخی حکایت دارد که این گرداندگان امور چه شاه باشد چه غیره، اراده‌ای برای انتخاب و وابستگی به قدرت‌های بزرگ ندارد. بلکه این قدرت‌ها هستند که در تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای‌شان دامنه نفوذ یکدیگر را تعیین می‌کنند.

در کنفرانس تهران در سال ۱۳۳۲ آمریکا و شوروی و انگلستان نفوذ آمریکا در ایران را به رسمیت شناختند.

در صفحه ۳۵۶، راوی در انتقاد از سیاست‌های انگلیس و آمریکا آرزوی اخراج سفرای آن کشورها را دارد. درحالی‌که برنامه آن‌ها در ایران یک مجموعه تعریف شده بود که شخصی در آن نقشی نداشت. یکی از مصادیق این برنامه‌ها مصوبات منتشر نشده کنفرانس گوادلوپ می‌باشد.

در صفحه ۳۵۹، فرضیه‌هایی در خصوص نفوذ موساد و فعالیت‌های مستقیم آن در ساواک مطرح شده و باید این فرضیات با مستندات تاریخی ثابت بشود.

در صفحه ۳۶۱، هنگام طرح شیوه ملاقات با مسئولان بی‌بی‌سی اشاره‌ای به فیلم شش قسمتی (جهان سنتی اسلام) تولیدی این شبکه شده است، باید گزارشی از این فیلم و نام مقامات یاد شده بی‌بی‌سی نیز آورده می‌شد.

در صفحه ۳۶۹، اشاره‌ای به ملاقات ملک‌حسین با شاه به شرح زیر آمده: «من سید اولاد پیغمبر هستم به من اجازه بدهید من خودم می‌روم قم و صحبت می‌کنم با آیت‌الله‌های مهم و علمای دینی، ببینیم واقعا چه می‌خواهند؟ اگر منطقی بود و قابل‌حل با کمال میل می‌نشینیم با هم حلش می‌کنیم و اگر هم نبود من خودم حاضرم یک گروهی را راهنمایی کنم؛ ما بمب بریزیم روی سر اینها در قم، شما اعتماد نکنید به سفیر آمریکا» باید این مطلب راوی با منابع دیگر تطبیق داده شود.

در صفحه ۳۷۱، آمده: آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس با راوی رفت و آمدهایی داشته ولی هیچ گزارشی از این رفت آمدها ارائه نشده است.

در خلال نقل حوادث و رویدادهای روزهای پایانی حکومت پهلوی اشاره‌ای به حضور راوی به نمایندگی از طرف ملکه برای افتتاح نمایشگاهی در ژاپن شده است، اما نشانی از برنامه و مقدمات نمایشگاه و نتایج آن دیده نمی‌شود.



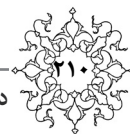
نوبت هیجدهم

این فصل از کتاب با بحث تکراری دعوت از ملکه توسط مقامات ژاپنی برای افتتاح نمایشگاهی در روزهای منتهی به پیروزی انقلاب آغاز گردیده است. از مطالب ناگفته روابط راوی با سفرای آمریکایی و انگلیسی سولیوان و سرآنتونی پارسوز، مشکلات و بحران‌های پس از خروج از ایران و اقامت در لندن و ورود به امریکا، تهدیدات جانی و غارت منزل راوی در تهران می‌باشد. هیچ توضیحی در خصوص پیشینه پرزیدنت گاردنر و روابط آن با راوی ارائه نگردیده و ناگهان خواننده در خلال تهدیدات جانی راوی با ترجمه کتاب شیعه در اسلام علامه طباطبایی توسط ایشان آشنا می‌شوند. بهتر بود تا سیر تحول و تنظیم این کتاب از ابتدا انتها برای ثبت در تاریخ ارائه می‌شد، چرا که این کتاب هم اکنون با حجمی متفاوت و مطالبی نامأنوس بارها و بارها چاپ و توزیع گردیده است. پس از یک انقطاع مفهومی اشاره‌ای به حضور راوی در فرانسه بدون شرح دلیل آن و ملاقات با شاه و ملکه در مراکش و همچنین حضور در شهر کورنا واکا، پاسخ به اتهامات احمدعلی انصاری در کتاب من و خاندان پهلوی آمده، ولی هیچ ارجاعی به کتاب مزبور صورت نگرفته است. از صفحه ۳۸۹، حدود هشت صفحه به سؤال و جواب‌های نامأنوس در خصوص فعالیت‌های چاپ و سیر روشنفکری اختصاص یافته است. از لابه‌لای این مباحث اشاره‌ای به انتقاد شاه از خودش در انتخاب شریف امامی به جای آموزگار شده که از اهمیت خاصی برخوردار است. صفحه ۳۹۵، در خلال شرح انتقاد از اعدام مقامات حکومت پیشین پس از پیروزی انقلاب، اشاره‌ای ناقص ولی بسیار مهم از آشنایی راوی با تیمسار حسن پاکروان سفیر وقت ایران در فرانسه و نقش وی برای حفظ جان آیت‌الله خمینی و اثبات مقام آیت‌اللهی ایشان آمده است. در صفحه ۳۹۶، اشاره‌ای به سخنرانی راوی در خصوص فتح مکه و رفتار پیامبر با مشرکین آمده است اما مکان و زمان و دلیل این سخنرانی مفقود می‌باشد.

نوبت نوزدهم

در این بیست و یک صفحه از کتاب مباحث نظری و تحلیلی در خصوص دلایل سقوط شاه و روابط نیروهای فعال در دربار بدون نقل خاطره‌ای یا ارائه سندی عرضه گردیده است. البته اشاره‌ای به طرح اختلاس و اتهام به اشخاص حقیقی و حقوقی توسط چپی‌ها به میان آمده که باید این موضوع مهم به‌طور مستقل ارائه می‌گردید. در ادامه بدون شرح عناوین از ترجمه ۲۵ اثر سخن به میان آمده است.

در صفحه ۴۱۷، ذکر خیری از خانم پاکدامن بدون ارائه نوع فعالیت و سوابق نامبرده آمده است. در صفحه‌های ۴۱۴ و ۴۱۵، در خصوص زلزله طبس و جزئیات نقش راوی و فعالیت‌های شهبانو مطالبی آمده که باید توضیحی تفصیلی و دقیق در متن یا حاشیه آورده می‌شد. در خصوص



همراهی راوی در کاروان سفر حج شاه در سال ۱۳۴۷ باید با مستندات و تصاویر بی‌حب و بغض با حفظ شئونات زمانی آورده می‌شد.

نوبت بیستم

از صفحه ۴۲۱ تا ۴۴۱ کتاب به خاطرات راوی پرداخته نشده و مباحث سابق روشنفکری و تجددگرایی مطرح گردیده. از جمله تغییراتی که راوی در راستای شرح تحولات فرهنگی ایران اشاره کرده، جایگزینی لباس باله فرانسوی به جای شلیتۀ ایرانی است. در صفحه ۴۲۸، راوی اصطلاح تجددگرایی را معادل همان غرب‌زدگی یا غرب‌گرایی تعریف می‌نماید. در حالی که تجدد یعنی نوگرایی و پیشرفت، غربی و شرقی ندارد. در صفحه ۴۲۹، به نقل مرادوات فکری میان راوی و داریوش شایگان و احسان نراقی اشاره‌ای گذرا شده است. باید جزئیات این دیدگاه یا در متن و یا در حاشیه به تفکیک آورده می‌شد. در صفحه ۴۳۱، راوی از اصطلاح غرب سنتی در مقابل تجددگرایی مطالبی را ارائه می‌نماید اما غرب سنتی معادل سنت‌گرایی است یا خیر بی‌نتیجه رها شده است. اشاره‌ای به تسخیر تمدن فرنگی فخرالدین شادمان از سوی راوی شده است باید نقد و بررسی این کتاب از دیدگاه راوی نیز آورده می‌شد.

در صفحه ۴۳۳، آمده: در جمهوری اسلامی به من خیلی حمله شده است، به‌طور قطع این حمله‌ها در قالب سخنرانی و کتاب و مقاله بوده است. باید در متن یا حاشیه گزارش‌هایی از این موارد ارائه می‌شد.

در صفحه ۴۳۶، اشاره‌ای به دیدگاه سارتون در دانشگاه هاروارد پیرامون یونان و یونان آمده را متعلق به شرق مدیترانه یعنی همان عالمی که بعدها جهان اسلام را تشکیل داده، دانسته است؛ باید این دیدگاه به‌طور مستقل مبتنی بر خاطرات راوی اثبات می‌شد.

نوبت بیست و یکم

از صفحه ۴۴۳ تا ۴۶۶ کتاب به نقل مکاتب فلسفی و جایگاه آن در فعالیت‌های علمی- فرهنگی اختصاص یافته است. از جمله نکات قابل تأمل اشاره‌ای است به سخنرانی راوی در ترکیه و موقعیت فکری دکتر علی شریعتی در آن فرهنگ. مباحثی مطرح شده اما موضوع، مکان و زمان سخنرانی مشخص نمی‌باشد. اشاره‌ای به اولین فارغ‌التحصیلان فلسفه جدید دانشکده ادبیات و علوم انسانی مثل دکتر داوری اردکانی، ابوالقاسم پورحسینی، جلال‌الدین مجتبیوی و محمد خوانساری آمده است، بهتر بود جزئیات مرادوات با راوی نیز آورده می‌شد.

در صفحه ۴۵۹، اشاره‌ای به برخی مخالفان فلسفه غرب راوی (ویتگنشتاین) در قم آمده است



باید مصادیق این مخالفت‌ها آورده می‌شد. در پایان اشاره‌ای به آخرین تألیف راوی به نام گلستان حقیقت شده اما مشخص نشده این کتاب به طبع رسیده است یا نه؟

نتیجه‌گیری:

با آنکه ضبط و تدوین خاطرات ماندگار اندیشمند جهانی دنیای معاصر از اهمیت خاصی برخوردار است ولی متأسفانه ۲۱ گفتار فوق‌هیچ یک از زوایای شخصیتی دکتر نصر را به آیندگان عرضه ننموده است. در این متن نه نشانی از تاریخ علم و نه نقل صحیحی از سنت تا پست مدرن آمده است. تزئین هر برگ از کتاب به عکسی بی‌ارتباط با محتوا و یا کم‌اهمیت چه لطفی داشته است؟ چرا خوانندگان از شرح سفرهای راوی از بین‌النهرین تا آن سوی بحار و بیش از دو هزار نقطه از گیتی پهناور که دیده بینای او را زیور داده و دیدارها با فرهیختگان علمی فرهنگی سیاسی داشته است محروم بمانند؟ چرا آیندگان آگاه به شیوه ترجمه قرآن و یا اهتمام این پیر فرزانه در معرفی اسلام به واسطه قلم و زبان گویایش نشوند؟

از خداوند طول عمر با عزت و توفیق بازنویسی مجموعه‌ای متناسب و درخور شأن این فرزانه دهر و نشانی معرفت را مسئلت دارم.

